اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم‌‌الراحمين.

بحثی که در جهت تاريخی بود در قرن اول و کيفيتش را صحبت کرديم بعد بنا به اين شد که راجع به اصل مسأله سنن و تدوين سنن و حقيقت سنن يک صحبتی بشود که اصولاً بحث­های حديثی فيمابعد تأثيرش خيلی در اين جهت يعنی تأثيرش رو بحث­های حديثی زياد بود البته خب بحث سنن اجمالاً بحث سنگينی است حالا من متعرض می­شويم يک اشاره­ای چون يک بحثی هميشه گفتيم يک بحثی متنی هم داشته باشيم، نقد متن هم هميشه باشد يک بحث ديگری را الآن قبل از اين سنن شروع می­کنيم البته اين جايگاهش در نيمه دوم است قرن دوم است جايگاه اين بحث و جايگاهش اين­جا نيست اجمالاًانشاءالله دو مرتبه باز به آن بر می­گرديم اصولاً عرض کرديم در قرن اول تا اوايل قرن دوم تا نيمه اول بيشترين معيارها در قبول حديث نه اين­که حديث گفته نمی­شد حديث گفته می­شد ليکن از زبان فقيه گفته می­شد و تلقی فقاهت برش بود در قرن دوم از نيمه­های اول قرن دوم يواش يواش مسأله سند و طريق و حکايت و روايت و اينها پيدا شد و اين يک تحول کلی بود که در دنيای علم پيدا شد در حقيقت رسالت الهيه هيچ فرقی نداشت حالا اين باشد يا آن باشد چون مسأله­ای که پيش ما مطرح بود مسأله وصايت و امامت بود که با اين حرف­ها فرقی نمی­کرد اين حرف­های است که به درد آن­ها می­خورد به درد ما نمی­خورد عرض کنم که در قرن دوم چيزی که بروز بيشتری طبيعتاً پيدا کرد اين بود چون يواش يواش ديگر رو به دنيای حديث و روايت و حکايت افتادند و از آن مقام فقاهت جدا شدند شيعه چون دنبال اصلاً فقاهت هم نبود دنبال امامت بود از قرن دوم در حقيقت يک چيزی خيلی مهمی که پيدا شد جدايي بيشتر شد بين دوتا مکتب مکتب اهل بيت و مکتب آن طرف مقابل شيعه مسأله امامت را بروزش داد يعنی اين مسأله را مطرح کرد که اگر به امام باقر هم مراجعه می­کردند نه چون فقاهت بود حالا ممکن است اهل سنت به خاطر فقاهت يا به حضرت سجاد به فقاهت مراجعه کردند مثلاً فقيه اهل بيت، اما شيعه مسأله را عوض کرد و مطرح کرد که مسأله مسأله امامت است آن ائمه سابق هم نه به عنوان فقيه به آنها نگاه کرديم به عنوان امام و اين مسأله بروز و ظهور بيشتری پيدا کرد اينی که عده­ای تصور می­کنند که مثلاً امامت از قرن دوم مطرح شده اشتباه است قرن دوم يک جوری شد خواهی نخواهی اين بحث بروز بيشتری پيدا کرد ديگر آن بحث فقاهت يواش يواش کنار رفت و عرض کرديم اين عبارت را آن روز خوانديم، حالا نمی­خواست بخوانيم مال جابر وقتی اين تاريخش را هم عرض کردي صد و بيست و شش در کتاب ننوشته صد، با تاريخی که مقابله کرديم آمدن آن شخصی که ايشان می­گويد جابر در سال صد و بيست و شش يعنی اوائل قرن دوم رسماً می­گويد حدثنی وصی الاوصياء ديگر بحث را از فقاهت می­برد بيرون می­برد روی وصايت و آن وصايت را آن­ها می­خواستند رو اميرالمؤمنين منکر بشوند آن­ها اصلاً عرض کردم در بخاری آمده که عايشه گفت متی اوصی

40: 3

حضرت وصی نکردند آنها می­خواستند تو اميرالمؤمنين منکر بشوند جابر آمد گفت نه بابا حتی همين امام باقر امام صادق اينها همه اوصياء هستند بحث وصايت اين طور نيست که به اميرالمؤمنين ختم بشود و شما بحث راجع به اميرالمؤمنين بفرماييد، آن وقت تا حالا دنبال اين بحث حالا من يک نظر اجمالی تا برگردم به بحث سنن، از نيمه­های قرن دوم يواش يواش ديگر بحث روايت و حکايت مطرح شد از نيمه­های قرن دوم طبيعتاً يک مسأله جديدی پيدا شد چون حديث زياد شد حکايت آمد شروع کردند حکايت آن وقت خوب ديدند که خيلی دائرة وسيعی شد آمدند يک مقدار به اصطلاح جمع و جور بکنند مطلب را چون هنوز در قرن دوم آن جمع و جور نهايي برای حديث و آن چارچوب بندی و آن عطار به قول عرب­ها آن چورچوب­ها را هنوز مشخص نکرده بودند شايد بشود گفت اولين بحثی که در باره حديث در اين بخش شروع شد که اگر حديث در مستحبات باشد خيلی سندش مهم نيست حالا روی حکايت خيلی بحث اين بحث يعنی سه نفر از بزرگان اهل سنت در همين کتاب­های مثل حاکم و غير حاکم نسبت دادند مثل خطيب بغداد که الکفايه فی علم الدرايه دارد و ديگران و تدريب الراوی سيوطی و ديگران، مجموعاً سه نفر که عبدالله ابن مبارک است و دو نفر ديگر اسم­هايش را يادم رفته اين سه نفر هرسه وفات­شان مابين صد و هفتاد، صد و نود و هشت است به نظرم صد و نود و هشت اين­ها عبارت معروفی را گفتند اذا جاء الحديث فی العزائم شددنا و اذا جاء فی الفضائل تساهلنا اين عبارت راه افتاد از نيمه­های قرن دوم، اذا جاء الحديث عزائم يعنی الزاميات به اصطلاح يا وجوب يا حرمت فضائل هم مرادشان فضائل اعمال است نه فضائل اشخاص چون در قرن سوم در مجموعه­های حديثی که جمع آوری شد يک بابی هم به عنوان فضائل، مثلاً بخاری باب فضائل دارد يا صحيح مسلم اصلاً بابی در باب فضائل صحابه فضائل امهات مؤمنين و شيعه هم از آن اوائل تقريباً حالا نمی­دانم دقيقاً از قرن چهارم است اينها راجع به اهل بيت مناقب آوردد و تدريجاً در قرون بعدی تا اين کتاب النقض که در قرن ششم است ايشان مناقبی فضائلی آن­های که بوده راجع به اهل­بيت، حتی صوفی­ها دراويشی که در خيابان و کوچه و بازار شعر می­خواندند اگر درباره اهل بيت بود به اينها می­گفتند مناقبی ما هم کتاب­های که داريم منقبت، مأة منقبه داريم مناقب آل ابی طالب داريم فضائلی هم مال فضائل همان اولی و دومی و الی آخر دنبال آن قصه بودند، فضائلی­ها مال اهل سنت بود مناقبی­ها مال شيعه بود اين از قرن سوم شروع شد فضائلی ليکن اين فضائل که در اين­جا گفته شد مراد فضائل اعمال است يعنی غير الزامی­ها مستحبی باشد مکروهی باشد اذا جاء الحديث، من از سه نفر که هرسه در نيمه، خوب من چون می­خواستم يک تاريخ اجمالی را عرض بکنم هرسه در نيمه دوم قرن دوم اند يا صد و هفتاد و خرده­ای است،

س: عبارت را، عبارت بخوانيم اين چون تقريب از تدريب الناوی می­خوانيم

ج: تدريب الراوی

س: تدريب الراوی معذرت می­خواهم، تقريب

ج: اصل نووی خود اصل متنش مال نووی است ديگر يعنی امام نووی چون تدريب الراوی شرح جلال سيوطی است بر کتاب نووی اصلش مال آن است اما من به نظرم در الکفايه مال خطيب ديدم

س: حالا آن­هم

ج: آن­جا هم دارد،

س: اين­جا چون خود روايتش مرتب است يعنی اين­جا تقريب اين است و يجوز عند اهل الحديث و غيرهم التساهل فی

ج: مراد غيرهم فقهاء يعنی، علمای حديث تساهل می­کردند در قبول حديث آن وقت اين­ بعدها در قرن هشتم پيش ما شد تسامح در ادله سنن اين تسامح شد تسامح و الا اصطلاح آن­ها تساهلنا بود و از نيمه قرن دوم من چون يک نکته­ای دارد اين­جا اين را من چون اين در حديث تأثيرگذار بود اين قبل از اين­که چارچوب­های حديث چون عرض خواهم کرد بعد چون دارم تاريخ اجمالی را عرض می­کنم چارچوب­ها در قرن سوم شکل گرفت ما يرويه عدل ضابط عن مثله الی، اين­ها در قرن سوم اين چارچوب کلی در قرن سوم شکل گرفت اما اين بحث در قرن دوم است حالا اسم­هايش هست يکی عبدالله ابن مبارک است اين را که من می­دانم خراسانی است ايشان همشهری خودمان، دو نفر ديگر هم هستند سه نفر اند مجموعاً که من ديدم سه نفر از اهل سنت اند که آخرين­شن به نظرم صد و نود و هشت وفاتش است وفاتش تو ذهنم است اما اسمش تو ذهنم نيست

س:

36: 8

شده تساهل فی الاسانيد و رواية ما

38: 8

و الموضوع من الضعيف و العمل به من غير بيان ضعفه فی غير صفات الله و الاحکام کالحلال و الحرام ممالاتعلق له بالعقايد و الاحکام،

ج: ببينيد دقت کنيد اين­ها اين مطالبی که ايشان دارد می­گويد اين مال اين است که تدريجاً همين تساهل را هم آمدند چارچوب بهش گذاشتند دقت کرديد چه می­خواهم بگويم بنا شد حديث ضعيف را قبول بکنند بعد آمدند گفت نه در صفات الله نباشد در قيامت نباشد، بعد آمدند گفتند موضوع نباشد ضعيف باشد اما جعل نباشد مجعول نباشد دقت کرديد اين اگر تدريب الراوی را آورديد تدريب الراوی می­گويد و قال شيخ الاسلام نفهميدم حالا مرادش خواجه عبدالله انصاری است يا کس ديگر است که شش­تا شرط چهارتا شرط دارد برای قبول حديث ضعيف،

س: ابن تيميه

ج: بعيد می­دانم

س: تصريح می­کند تصريح می­کند می­گويد ابن تيميه را اضافه کرد

س: بلی

ج: آن را هم شيخ الاسلام می­گويد اما من احتمال می­دهم خواجه عبدالله باشد چون حديث شناس بزرگی هم هست آن خودش محدث و

س: از ابن تيميه دارد نقل می­کند

ج: چهارتا شرط می­گذارد يعنی خود اين هم دارد شکل می­گيرد می­خواهم اين را بگويم والا اول اين بود حالا پيش ما شکل ندارد پيش ما همين جوری راه افتاد حالا سرش را هم می­گويم پيش اين­ها چون زود مطرح شد و بعدش هم شکل گرفت مثلاً به چهار شرط يکی اين­که موضوع نباشد اين­که شديد الضعف نباشد دقت کرديد اين حرف­ها پيش ما نيامد، يعنی پيش ما وقتی اين مطلب مطرح شد از قرن هشتم مطرح شد چرا؟ چون از زمان علامه بحث سند از وقتی بحث سند مطرح شد دنبالش اين هم آمد دقت،

س: اما در اين­جا آخر روايت­شان روايت نبوی

ج: من بلغ

س: مبدأشان روايت من بلغ است در واقع

ج: راجع به روايت من بلغ الآن يک توضيح اجمالی می­خواهم بدهم يک توضيح هم راجع به اين­که از پيغمبر من بلغ داريم يا نداريم؟

س: ولی اهل سنت آيا اين طوری بود

ج: نه خير نه اقوال علماست نه، اين حالا من يک توضيح اجمالی الآن همين بحث امشب ما يک توضيح اجمالی است اما باز يک توضيح ديگری چون بعدها مثل ابن فهد و اين­ها ادعای اجماع کردند که اجماع روايات شيعه و سنه عامه و خاصه بر من بلغ است نه واقعيت ندارد يک من بلغ آن­ها دارند چيز ديگری است حالا بعد انشاءالله آن را بگذاريم،

س: من بلغ خودش تو بحث­های بعدی

ج: بلی بلی من بلغ من می­خواهم الآن يک نظر کلی قرن اول دوم سوم اين­ سه­تا قرنی که اساس تأثيرگذار است در اين قسمت در دنيای اسلام،

س: اين قرن دوم غذر می­خواهم می­فرمايد آيا به تأثر از اهل سنت بود که

ج: نه اين الآن مال اهل سنت است الآن قرن دومی که من می­گويم چون گفتم قرن دوم شيعه امامت را مطرح کرد رفت پی کارش ديگر ديگر جای حکايت و روايت و فقاهت و اين­ها مطرح نيست رفت روی امامت ديگر اصلاً از بحث خارج شديم جدا شديم از هم، در قرن دوم ديگر علنی گفتند آقا چون امام بوده تمام شد امام باقر هم چون امام بوده نه چون فقيه بوده اگر قبول شده چون فقيه نبوده چون امام بوده از فقاهت خارج شد رفت رو وصايت همان وصی الاوصياء که جابر ابن يزيد جعفی بيان کرد رضوان الله عليه بفرماييد آقا

س: آن سه نفری که اسم می برد

ج: من سه نفر تو ذهنم

س: و عنه ذلک ابن حنبل و ابن مهدی و ابن المبارک

ج: نه ابن حنبل نيست نه، يکی ديگر است ابن حنبل قرن سوم است، ابن المبارک عبدالله ابن مبارک که من اسم بردم ابن المدينی علی ابن مدينی آن­هم آن به نظرم صد و نود و هشت است به نظرم، به نظرم يکی صد و نود و هشت است من می­دانم،

س: ابن مهدی

ج: ابن مهدی عبدالرحمن ابن مهدی ابن مهدی به نظرم صد و نود و هشت است به نظرم الآن تو ذهنم يادم می­آيد يکی­شان صد و نود وهشت بود من تاريخ­های وفاتش را نگاه کردم سه نفر صد و هفتاد و خرده­ای بود تا صد و نود و هشت ابن حنبل هم نبود نه، ابن حنبل را يادم می­ماند، عده­ای اسمی بود شناخته شده بود اما مثل ابن حنبل هم خيلی مشهور نبود

س: توی خطيب روايت­های را در اين مجری آورده می­گويد مثلاً می­گويد يحيي ابن مغيره گفته سمعت ابن عيينه يقول لا

ج: ها!

س:

46: 12

ماکان فی السنه و اسمع ماکان فی ثواب

ج: اين ابن سفيان ثوری ممکن است اين صد و شصت و شش است در حال خفيه هم فوت کرد بی­چاره

س: بعد عبارت احمد را هم در کتاب کفايه اين جور آورده خطيب سمعت ابالعباس احمد ابن محمد يقول سمعت فلان يقول سمعت احمد ابن حنبل يقول اذا روينا عن رسول­الله صلی الله و آله وسلم فی الحلال و الحرام و السنن و الاحکام تشددنا فی الاسانيد و اذا روينا عن النبی صلی الله و آله فی فضائل الاعمال و ما لايضع حکماً و لايرفعه تساهلنا فی

ج: اين بعد آمد اين قرن سوم است همين احمد ابن حنبل درست است يک کمی چيز داد ضبط داد اما آن عبارت اول که گفتم اين ضبط را ندارد اين هی يواش يواش اين هم آمدند بستنش حالا پيش اصحاب ما بسته نشد اين­ها بستند البته پيش اصحاب ما هم بحث آمد يعنی بحث شکل ديگری پيدا کرد عرض می­کنم اما اين­ها تقريباً محدود کردند گفتند بابا حديث ضعيف بين الضعف نباشد موضوع نباشد نمی­دانم در صفات الله نباشد هی قيد و قيود آوردند که مطلق حديث ضعيف را قبول نمی­توانيم بکنيم با يک شرط و شروطی همه اين­ها ببينيد روينا عن رسول­الله چيزی از پيغمبر نقل نکردند، اذا روينا عن رسول الله ما اگر روايت کرديم خودشان ما اين کار را می­کنيم نه اين­که پيغمر فرمود اين کار را بکنيد روايت ندارد نه، بفرماييد

س: می­خواهم عبارت­های ديگر از ابن ذکريا نقل کرده

ج: ابن؟

س: ابن ذکريا

ج: ابن ذکريا شايد همين بوده که مجهول ابن مهدی را احتمال می­دهم عبدالرحمن ابن مهدی احتمال می­دهم اما متنی که موجود بوده اين بوده اذا جاء الحديث فی العزائم شددنا و اذا جاء فی الفضائل تساهلنا

س: حالا عبارت چيز را اين طور

ج: آنی که شما از احمد ابن حنبل خوانديد جور ديگر بود

س: اذا

41: 14

شددنا و اذا روينا فی الفضائل و نحوها تساهلنا

ج: اين که بوده؟

س: تدريب الراوی

ج: نه می­دنم از که نقل می­کند؟

س: ايشان می­گويد که

ج: ابن مبارک عبدالله ابن مبارک

س: نه می­گويد قالوا و می­گويد عن نقل عنه ذلک ابن حنبل و ابن مهدی و ابن مبارک قالوا اذا روينا

ج: نه اصلاً اين­ عبارت دارند به نظرم شايد من مصادر قديم­تر ديدم مثل کتاب حاکم مثلاً يا کتاب خود کفايه به نظرم در کفايه اقوال

س: کفايه را داشتم می­خواندم الآن اين عبارتی الآن قبلش خواندم کفايه بود مثلاً مال احمد عبارتش اين بود

س: که از سه نفر نقل می­کند

ج: نه سه نفر

س: احمد ابن حنبل يقول اذا روينا

ج: آن­که الآن خواندی اذا روينا عن رسول­الله بلی نه قبلش ندارد کس ديگر

س: محدث فاصل را هورموزی

ج: فاصل نديدم نه من در آن نديدم اين در

س: احاديث الرقاب يحتمل ان يتساهل فيها حتی يجئ شئ فيه حکمه او آن يکی ديگر که اذا ورد الخبر اذا ورد لم يحرم حلال و لم يحل حراماً و لم يوجب حکماً و کان فی ترغيب او ترهيب او تشديد او ترخيص وجب الاغماض فيه و التساهل فی رواته

ج: نه اين­که وجب نه

س: اين ابوذکريا مال ابو ذکرياست

ج: ابن ذکريا که گفتی علی ای حال آنی که الآن هست اين است آن وقت مشکل کار کجاست؟ حالا اين چون می­خواهم اين نقطه­ای اين در نيمه دوم چون اين نکاتی است که بحث نشده نيمه دوم قرن دوم است از فقهای ما از علمای ما حالا بعد در قرن سوم که خب چهارچوب­های حديث را مشخص کردند که الآن من اجمالی عرض می­کنم بعد توضيحاتش را عرض می­کنم علمای ما دقت کنيد اين حديث من بلغ را که نقل کردند می­خواهيد آن را بياريد يکی در کافی هست قديم­ ترين مصدری که الآن ما داريم محاسن برقی است با دو سند من بلغ را نقل کرده همين دو سند بعينه يعنی خود راوی اخير و اين­ها نه کل، در کتاب کافی هم هست کافی در اصول نقل کرده در کتاب فقيه نيست اين حديث، من بلغ در فقيه نيامده اما در ثواب الاعمال اولش نقل کرده اين مصدر سوم شيخ طوسی هم اصلاً نقل نکردند حالا با اين­که بحث­های رجالی کراراً عرض کردم می­خواهم اين سير مسأله را هم پيش اصحاب­ما عرض بکنم شيخ طوسی هم اصلاً نقل نکرده من عرض کردم کراراً و مراراً يکی از عجايب اين است که رواياتی که ما الآن در کافی داريم در اصول شيخ طوسی اصولاً نمی­آورد نمی­دانم چرا نديده مراجعه نکرده اين­که نداشته باشد که بعيد است فوق العاده بعيد است مثلاً حديث رفعی را که ما داريم شش­تا و نه­تاست شيخ طوسی اصلاً نقل نمی­کند لذا اين حديث رفع هم خيلی بين کلمات، بيشتر که حديث رفع معروف می­شود در کتاب خلاف حديث اهل سنت است که سه­تايي است، مثلاً حديث رفع،

س:

43: 17

حديث مربوبط

48: 17

باشد

ج: نمی­دانم نمی­دانم

س: نکرده باشد

ج: نمی­دانم نمی­دانم حالا همين حديث رفع با يک مختصری در کتاب صدوق هم آمده حديث رفع آمده در فقيه آمده مرسلاً آن هم نقل نکرده غالباً از فقيه نقل نمی­کند خيلی کم نسبتاً از فقيه از بقيه آثار، مثلاً در خصال شيخ صدوق همين حديث آمده با سند هم آمده آن­هم نقل نمی­کند اين چيز عجيبی است مرحوم شيخ طوسی از اصول کافی خيلی موارد ديگر هم هست حالا نمی­خواهم يکی يکی اسم ببرم که ايشان از آنچه که در اصول است نقل نمی­کند نمی­دانم حالا علتش را هم نمی­دانم نمی­توانيم به شيخ بگوييم نديده مثلاً يا ملتفت نبوده به هر حال شيخ طوسی حديث من بلغ را ندارد بعد شيخ صدوق هم در ثواب الاعمال دارد آقايان هم آمدند گفتند در ثواب الاعمال ايشان به اين جهت آورده که اگر مثلاً سند ضعيف است قبول بکند مثلاً مستحبات را قبول بکند در حقيقت بحث حديث اين تسامح در ادله، چون اصلاً اين سنخ بحث هم بين اصحاب ما متعارف نبوده وقتی علامه بحث سند را می­آورد بعد از علامه مطرح می­شود با عنوان تسامح در ادله سنن و مستحبات از بعد از علامه با آمدن بحث­های رجالی اين بحث مطرح می­شود آن وقت خوب دقت کنيد شيعه چون دنبال اين بود که دليل روايي پيدا کند رفتند حديث من بلغ را آوردند برای حل قصه، يعنی در حقيقت حديث من بلغ به لحاظ تاريخی قبل از نيمه دوم قرن دوم است يعنی قبل از اين­که آنها اين حرف­ها را بزنند قبل از تساهلنا و فلان و شددنا و از اين حرف­ها حديث من بلغ قبل است چون مال امام صادق است امام صادق خب صد و چهل و هشت علی المشهور شهادت ايشان رحلت ايشان است آن مال قبل است حديث من بلغ قبل است آن وقت آن عبارت اهل سنت که تساهلنا و صريح و روشن بود آن عبارت را علمای شيعه به مقابله با آن ورداشتند آوردند توی مستحبات ودليلش هم حديث امام صادق گرفتند در بعضی از عبارت به سنی­ها هم نسبت دادند که رواية العامة و الخاصه من بلغ است حديث من بلغ است ديگر اين حديث من بلغ انصافاً بعد از اين تساهل آن وقت در بين علمای ما کسانی که بعدها آمدند بعد از قرن هشتم و بعد از علامه من تا آن­جای که خودم نگاه کردم اين قيد و قيود و نمی­دانم شديد الضعف نباشد موضوع اين­ها را نديديم ما ظاهرش اين است که حديث هرچه ضعيف باشد قبول می­کند مرحوم شيخ صاحب حدائق مرحوم شيخ يوسف بحرانی يک بحثی دارد در همين دررالنجفيه ايشان اين­جا ادعا می­کند اصحاب ما قدماء اگر به حديثی ولو در مستحبات بود اگر ضعيف بود عمل نمی­کردند اگر شما يک حديثی را می­بينيد که الآن ظاهراً ضعيف است و بهش عمل کردند آن را معتبر می­دانستند اصلاً آن، می­گويد اين بی­خود، مثلاً بيهوده اين را نسبت دادند به علمای ما فرض کنيم مثلاً مرحوم صدوق يک حديثی را آورده در بابی فرض کنيم که بعدها فتوای به استحباب سندش ضعيف است می­گويد نه چون سند چون قبول داشتند اصلاً آن دنبال بحث سند نبودند به اين معنی راست هم می­گويد بعد هم شواهدی نقل می­کند چون ديگر الآن بحث من بلغ را نمی­خواهم اصولاً بحث من بلغ جايش اين­جا حالا من فقط اشاره­ای عابره­ای می­خواستم در حد يک اشاره عابره يک نکته­ای که مربوط به بحث نقد متن است طبعاً بعد

س: شيخ هم نمی­شود به من بلغ و اين استنباطی که فقهاء کردند زمان

42: 21

ج: بلی يکی ديگر هم بعدها آمدند گفتند نه اصلاً حديث من بلغ ناظر به مقام انقياد است مثل آقای خويي اصلاً ناظر به استحباب نيست از حديث من بلغ در نمی­آيد که روايتی که ضعيف السند است قبول بکنيم و اثبات استحباب بکنيم ديگر بحث­های اصولی ديگر همين­جور ديگر احتمالات و احتمالات که حالا وارد بحث من بلغ نمی­خواهم بشوم و انصافاً به لحاظ تاريخی آن تعبير را با اين تعبير يکی دانستند يک کمی کار می­خواهد يعنی عمده اين است عمده اين قسمت است حالا حديث من بلغ در ميان شيعه عرض کردم سه مصدر دارد بياوريد شما حديث را از کتاب محاسن اول از محاسن برقی بياريد چون من می­خواهم يک بحث متن حديث را چون ديگر ما اصولاً نقد متن است ديگر همين­جا يک گريزی به صحرای کربلا هم بزنيم تا بعد بياييم پس معلوم شد که اين حديث و اين عنوان با اين که شيخ طوسی مباحث رجالی را اول مطرح کرده مباحث سند و روايت و حکايت از زمان شيخ طوسی است ليکن ايشان هم ندارد اين بحث را و همين طور که مرحوم راست می­گويد خب صاحب حدائق مثلاً صاحب به اصطلاح فقيه در بحث صلاة ليلة الغدير می­گويد استاد ما اين نماز را تصحيح اين روايت را تصحيح نکرده ما هم تصحيح نمی­کنيم چون مثلاً از طريق ضعيف است می­گويد با اين­که خودش می­گويد چطور ما به ايشان نسبت بدهيم که به حديث ضعيف عمل می­کنند و شواهدی از عبارات آورده مثلاً حديثی است که ضعيف است بعد مثلاً خود صدوق در همين کتاب خصال و امالی و اين­ها هذا حديث صحيح تعبير می­کند با اين­که ضعيف است سند واضح است ضعيف است يعنی می­گويد اگر قبول کردند چون معتبر می­دانستند يک مقدار هم راجع به همان حديث به اصطلاح جمع بين فاطيمتين چون ايشان نظرش به اين­که حرمت جمع بين فاطميتين است بحث اين است که چرا اين روايت را مثلاً توی علل الشرايع آورده در فقيه نياورده مرحوم آقای شيخ يوسف می­خواهد بگويد نه صدوق چه تو علل بياورد چه تو فقيه بياورد حديث معتبر است اگر معتبر نيست خودش رد می­کند اگر رد نکرد معتبر است حالا من وارد مباحث مرحوم شيخ يوسف بحرانی نمی­خواهم بشوم ليکن علی ای حال ديگر اين بعد از قرن مثلاً يازدهم و دوازدهم اين شروع شد توش مناقشه شدن، که اين حديث من بلغ آيا دلالت بر اين نکته می­کند يا فرض کنيد انقياد است يا نکته ديگری است حالا قبل از اين­که واردی چون می­گويم وارد بحث من بلغ نمی­خواهم بشوم چون اين بحثی اين نظر اجمالی را در تاريخ عرض کردم اين چيزی که در قرن دوم اول پيدا شد يک کمی با اين ور برويم در محاسن برقی بياريد

س: بلی آوردم

ج: بخوانيد

س: عنوان باب اين است اولين ثواب الاعمال است بعد باب ثواب من بلغه ثواب شئ فعمل به طلباً لذلک الثواب باب اول است

ج: ديگر توش ندارد و ان کان رسول­الله لم يقوله اين­ها را توش ندارد در اول ثواب الاعمالش آورده صدوق هم تو اول ثواب الاعمال آورده

س: بحث حديث شايد باشد

ج: بلی می­دانم می­دانم من الآن توضيح می­دهم خب می­فهمم که چه دارم می­گويم در کافی در باب ايمان و کفر آورده تو اصول تو باب ايمان جلد دو به اصطلاح بفرماييد آقا

س: جلد دو تو کتاب الايمان و الکفر باب من بلغه ثواب من الله علی عمله

ج: بلی ايشان در جلد دو آورده صدوق هم در اول ثواب الاعمال در فقيه نياورده در اول ثواب الاعمال آورده شيخ طوسی هم که اصلاً نياورده بعد ديگر اصولاً بين اصحاب ما اگر شيخ می­آورد زود شهرت پيدا می­کند شيخ منشأ شهرتش بيشتر از صدوق و کلينی است کلينی را خب خيلی جليل القدر است اما چون می­دانستند آنچه که مربوط است به احکام در کلينی باشد شيخ آورده ديگر خيلی به کلينی نه اين­که کلينی پيش اين­ها مقامی صدوق هم چون محدث می­دانستند خيلی شايد آن طور توجه کافی نداشتند اما کلينی را چون می­دانستند شيخ طوسی بيشتر آورده پس ديگر خيلی احتياج ندارد ما روی کلينی کار بکنيم و اين نکته را عرض کردم آن­های که در کتاب اصول آمده متأسفانه شيخ نياورده هنوز هم ظاهرش اين است که نديده و الا بعيد است نياورد اما علت واقعی­اش چه است نمی­دانم ظاهرش اين است که اصول را مراجعه نکرده بگوييم نخوانده اصول را که خيلی بعيد است اجازه اصول را حتماً داشته نمی­شود بفرماييد آقا؟

س: خب احمد ابن ابی عبدالله برقی عن ابيه عن احمد ابن نصر عن محمد

ج: احمد ابن ابی عبدالله همان به اصطلاح برقی پسر به اصطلاح بنده از پدرش برقی پدر احمد پسر است پدرش هم محمد ابن خالد برقی است

س: عن احمد ابن نصر عن محمد ابن مروان عن ابی عبدالله عليه السلام

ج: سند خوب است محمد ابن مروان هم خوب است سند خوب است مشکل ندارد سند مشکل خاصی ندارد،

س: قال من بلغه عن النبی صلی الله عليه و آله و سلم شئ

ج: البته ببينيد من بلغه عن النبی می­گويند در اين روايت ندارد که حديث اگر ضعيف هم بود عن النبی پس بايد سندش درست باشد يعنی بايد سند معتبر و لذا هم آن­ها هم آمدند گفتند اگر موضوع باشد عن النبی صدق نمی­کند من بلغه عن النبی اگر می­داند حديث موضوع است چرا می­گويد عن النبی اين­ها آمدند گفتند حديث ضعيف هم همين طور است اگر ضعيف باشد چطور باشد می­شود بگويي عن النبی يعنی اين روايت ناظر به اين نيست که شما به سند نگاه نکن يا سند ضعيف است قابل قبول است چون فرض اولش عن النبی،

س: بلغه عن النبی

ج: من بلغه عن، بلغه با حديث ضعيف يا موضوع صدق حالا اين بحث­های است که شده من نمی­خواهم الآن وارد بحثی،

س: تنقيح مناط دست می­کنيد اگر متن

ج: حالا بگذاريد تا ببنيد من مشکل من چه است چون بحث نقد متن است

س: قرار نيست وارد

ج: وارد بحث من بلغ نمی­خواهيم بشويم اصلاً کاری اصلاً از بحث نقد متن خارج است اصولاً اين را دقت بکنيد قبول احاديث ضعيفه در مستحباب يا در مکروهات يا حالا در فلان اصولاً تأثيرش در صدور حديث زياد است در متن خيلی زياد نيست هست در متن اما تأثيرش در صدور زياد است يعنی خيلی احاديث ضعيفه را چون مستحب بوده قبول کردند دقت می­کنيد اما مثلاً دوتا متن بوده هردو متن را قبول کرده اين هم هست نه اين­که نيست اما اين کم است، روشن بشود حديث من بلغ خيلی تأثيرگذار در بحث اصلی ما نيست تأثيرگذارش در حجيت خبر است در بحث صدوق خيلی تأثير اما در بحث متن نه مثل همين مرحوم شيخ صدوق حالا بعد می­خوانيم ايشان می­گويد سه­تا نسخه استادش نقل سه­تا از بزرگان جدد و خدد و حدد بعد می­گويد هرسه درست نيست هرسه­اش را ما قبول چون سه نفر از بزرگان هم نقل، يکی گفته من جدد قبراً يکی گفته من حدد قبراً يکی گفته من خدد قبراً هرسه را می­گوييم مثلاً کراهت دارد يا لايجوز مثلاً بفرماييد

س: من بلغه عن النبی صلی الله و آله و سلم شئ فيه الثواب و فعل ذلک طلب قول النبی صلی الله و آله و سلم کان له ذلک الثواب و ان کان النبی صلی الله عليه و آله لم يقوله

ج: اين­جا دارد و ان کان رسول الله لم يقوله البته اين کلمه کان له ذلک الثواب اين منشأ اين شده که انقياد نباشد چون انقياد يک نواخت است ديگر اگر کسی حالا بيايد روايت يک روايت آمد گفت کسی اين کار را بکند ده درجه در بهشت بهش می­دهند يکی ديگر روايت آمد گفت کسی اين کار را بکند صد درجه می­دهند انقياد يک حالت واحده است ما انقياداً انجام بدهيم درجه­­اش يکی است اما اين­که بيايد برای خاطر آن عمل نه، ده­تا داده بشود آن عمل صدتا به خاطر آن عمل اين معلوم می­شود تأثيرگذار است اين وجه صاحب کفايه صاحب کفايه می­گويد ذلک الثواب در می­آيد که عمل مستحبی­اش است آن­های که استحباب نگفته کان له ثواب ذلک الثواب، آن ثواب اگر انقياد باشد انقياد حالت واحده است ديگر فرق نمی­کند که چون بالاخره و ان کان النبی لم يقوله فرق نمی­کند پيغمبر که نگفته انقياد هم که حالت واحده است پس از اين که آن ثواب را بعينه بهش می­دهند اين معنايش اين است که به اصطلاح آن عمل مستحب می­شود و ان کان النبی لم يقوله اين حديث اول دوم، دوتا حديث دارد ايشان،

س: و عنه عن علی ابن الحکم عن هشام ابن سالم

ج: عنه اين­ها اين­ها غالباً در اسانيد به خود احمدبرقی پسر زدند من به نظرم بعيد می­آيد هست جای ديگر هم دارد که برقی پسر از علی ابن حکم چون شواهد تاريخی نداريم احمدبرقی از مثلاً بغداد يا انبار رفته باشد يا کوفه رفته باشد نداريم شواهد نداريم به نظرم بايد عنه به پدرش بخورد

س: از لحاظ ترتيب هم درست است چون بالا عن به پدر می­خورد اين­جا هم بايد عنه،

ج: بلی نه داريم جای ديگر داريم مثلاً برقی عن علی ابن الحکم به نظر من شبهه دارد اين بايد بخورد به پدر، ضمير عنه به پدر بخورد چون پدر در کوفه بوده اساساً اهل کوفه است آمده به قم و مصادر کوفه و بغداد را قم آورده از نظر تاريخی واضح است آن احمد ابن نصر که کوفی است ايشان هم يا کوفی است يا انباری است؟ بلی بفرماييد، عن علی ابن الحکم

س: عن هشام ابن سالم

ج: علی ابن الحکم خيلی شخصيت بزرگی است من هميشه عرض کردم ما بعض شخصيت­ها با اين­که درشان تجليل شده خود ما گاهی می­رسيم به اين­ نتيجه که اين بالاتر از آن مقداری است که گفته شده يکی از آن­ها علی ابن الحکم است خيلی مرد بزرگواری است فوق العاده مرد بزرگواری است و جليل القدر است، البته اين علی ابن الحکم را حالا ما نمی­خواستيم وارد بشويم در کتاب لسان الميزان عن علی ابن الحکم قال علی ابن الحکم در رجال به اصطلاح آن علی ابن الحکم آن اولاً نا شناخته است شيعه است اما مال همان حلب و آن­جاهاست و خيلی بعد از ايشان است ايشان شايد اوائل قرن سوم باشد آن آقا اصلاً مال مثلاً قرن هفتم، ششم هفتم هشتم آن قرن­هاست اصلاً با همديگر از زمين تا آسمان فرق دارند آن علی ابن حکم لسان الميزان ابن حجر غير از اين علی ابن حکم است بفرماييد آقا، عن هشام که حديث درستی است ديگر هشام ابن سالم جای بحث ندارد، بفرماييد آقا

س: عن ابی­عبدالله عليه­السلام قال من بلغه عن النبی صلی الله عليه و آله شئ من الثواب فعمله کان اجر ذلک له و ان کان رسول­الله

ج: اين کان اجر ذلک آن داشت ذلک الثواب اين­جا دارد اجر ذلک يک کمی با هم،

س: اين­جا طلبَ هم ندارد

ج: طلب هم ندارد فعمل فقط دارد به هر حال اين راجع به اين دوتا روايت در کتاب محاسن برقی حالا در کافی

س: در کافی

ج: کتاب ايمان و کفر

س: بلی کتاب ايمان و کفر باب من بلغه ثواب

ج: اين­جا هم دوتا دارد يعنی در کتاب محاسن دوتاست در کافی هم دوتا

س: عنوان باب هم همين مضمون حديث است

ج: بلی مضمون حديث است

س: من بلغه ثواب من الله علی عمل جلد 2 صفحه 87 علی ابن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابی عمير عن هشام ابن سالم

ج: اين فرق کرد می­بينيد اين نسخه ابن ابی عمير است آن نسخه به اصطلاح برقی است علی ابن الحکم آن نسخه علی ابن الحکم عرض کردم علی ابن حکم در رتبه ابن ابی عمير است بسيار مرد فوق العاده­ای است من که خيلی اعتقاد دارم يکی آن يکی محمد ابن الحسين در وصف­شان زياد نوشتند

9: 33

ليکن به نظر من بالاتر از اين مقداری است که گفتند خيلی جليل القدر اند يکش هم علی ابن، عن هشام ابن سالم الآن اول ايشان حديث هشام را آورده حالا آن دوم آورده بخوانيد آقا

س: بلی عن ابی عبدالله عليه­السلام قال من سمع الشئ من الثواب

ج: بلغ ندارد سمع دارد،

س: علی شئ

ج: البته کتاب ابن ابی عمير خيلی دقيق است برای همين چون می­گويند نمی­دانم خاک بهش خورده آب بهش خورد غرض احتمال دارد خدای نکرده يک قسمتش تصحيح قياسی شده حالا اين غرض حالا آن­جا بلغ داشت تصريح داشت اين­جا بلغ ندارد

س: عنوان باب بلغ نبود؟

ج: نه

س: بلغه بود در حديث دوم هم بلغ دارد

ج: تو اول باب ندارد

س: حديث اول نيست، من سمع شيئاً من الثواب علی شئ فصنع کان له و ان لم يکن علی ما بلغه

ج: ببين اصلاً کلاً ذيلش عوض شد يک چيز عجيب اين­جا يعنی مال نقد متن اين است آن­جا حديث هشام ابن سالم ذيلش چه بود؟ و ان لم يکن النبی و ان کان لم يقوله اين­جا دارد و ان لم کن الامر کما بلغ، لذا مرحوم شيخ انصاری در رساله­ای که دارد در تسامح يک احتمال دارد که بعضی از معاصرين آن را تقويت کردند اما خب در حقيقت آن را نمی­شود الآن قبول کرد يک احتمال اين است که مراد حديث من بلغ اين است که يک عملی است که خودش فی نفسه مستحب است خوب دقت کنيد استحبابش ثابت است يک حديث بيايد يک درجه بيش از آن مقدار برايش بگويد مثلاً کسی که فرض کن انا انزلناه شب جمعه بخواند مثل امشب ده درجه در بهشت می­رود بالا يک حديث بيايد بگويد صد درجه و ان لم يکن، ايشان لم يکن الامر کما بلغ را اين جور اما اين­ جای است که عمل خودش مستحب است فی نفسه خوب دقت کنيد نه با حديث ضعيف ثابت بشود حديث ضعيف آمد گفت آقا کسی انا انزلنا بخواند صد درجه دارد شب جمعه اما در واقعش که بوده خودش مستحب بوده ده درجه خدا تفضلاً صد درجه را بهش می­دهد طبق همين حديث ضعيف ببينيد دقت کنيد خيلی عجيب است دو نسخه الآن از کتاب روايت هشام ابن سالم داريم نسخه علی ابن الحکم و ان کان رسول­الله لم يقوله خب يک معنی دارد و ان لم يکن الامر کما بلغ اين معنايش اصلاً عوض می­شود کلاً در کتاب محاسن يک جور، حالا عجيب اين است حديث دوم همين ذيل را دارد يعنی يکی از عجايب اين حديث نقد متن که ما امشب گفتيم دوتا حديث هستند در اين مصادر آمدند هردو با اين­که از يک راوی واحد اند آن­هم انشاءالله خوانده می­شود از همين محمد ابن مروان است، هردو راويشان واحد است در کتاب محاسن برقی دارد و ان يکن النبی، و ان لم يقوله رسول­الله و ان کان النبی لم يقوله در ذيل هردو، در کتاب کافی در ذيل هردو و ان لم يکن الامر کما بلغ،

س: مثل هم است

س: فرق اين دو را چه می­دانيد شما؟

ج: اگر رسول­الله نگفته يعنی ضعيف است حديث دروغ است اين نه می­گويد به آن درجه­ای که گفته نيست يعنی اصل استحباب ثابت است

س: و ان لم يکن کما بلغه

س: در مقام استحباب و اين­هايش نيست در مقام عمل است

ج: نه ببينيد می­خواهد بگويد اين­ها می­خواهند بگويند آن حديث می­گويد مستحب است حالا کار نداريم اشکال به اين­که انقياد است يا کذا، ببينيد آن می­گويد آن ثواب داده می­شود و ان کان النبی لم يقوله، اصلاً نباشد حديث دروغ باشد، اين می­گويد و ان لم يکن الامر يعنی خيلی عجيب است دوتا حديث از يک راوی واحد دوتا ذيل هردو، دوتا حديث در يک ذيل با همديگر مختلف، دوتا مصدر ما و ان لم يکن الامر، که حالا حديث محمد ابن مروان را هم بخوانيد

س: محمد ابن يحيي عن محمد ابن الحسين عن محمد ابن سنان عن عمران زعفرانی عن محمد ابن مروان قال سمعت اباجعفر عليه السلام يقول من بلغه ثواب من الله علی عمل فعمل ذلک

ج: اين­جا من الله دارد آن­جا من النبی دارد حالا

س: عمران زعفرانی را

ج: نه خير محمد ابن سنان را دارد دوتاش باهم خيلی هم عجيب است کلينی که خريط اين صناعت اين است اين جور آورده

س: قبلی از امام صادق عليه­السلام بود

ج: مال محاسن از امام صادق بود مثلی­که

س: نه همين­جا هم حديث اول باب کافی هم از امام صادق است

ج: نه مال محمد ابن مروان در محاسن

س: محمد ابن مروان بلی تو چه از امام صادق است در محاسن،

ج: در محاسن، ببينيد حديث محمد ابن مروان از نسخه­ای است، محمد ابن الحسين خيلی جليل القدر است عرض کردم تصادفاً اسمش را آوردم تو ذهنم نبود در اين سند، ايشان از محمد ابن سنان نقل می­کند از آن نمی­دانم عمران زعفرانی از همين محمد ابن مروان عن الباقر عليه­السلام بخوانيد

س: بلی سمعت اباجعفر عليه السلام يقول من بلغه ثواب من الله علی عمر

ج: من الله دارد من النبی نيست باز

س: بلی آن­جا عن النبی بود

ج: بلی عن النبی بود

س: علی عمل فعمل ذلک العمل التماس ذلک الثواب

ج: ذلک الثواب اين التماس ذلک الثواب منشأ انقياد شده که اين به خاطر التماس است اين به خاطر انقياد است بلی

س: اين­جا فعل ذک طلب قول النبی

س: همان طلب است معنای التماس با طلب يکی است

ج: قريب اند بلی

س: اوتی و ان لم الحديث کما بلغ

ج: خيلی عجيب است

س: آن­جا دارد و ان کان النبی لم يقوله،

ج: ذيل هردو دارد و ان کان النبی خيلی عجيب است مروان و هشام اين­جا ذيل هردو دارد و ان لم يکن الامر کما بلغ، اين بحث نقد متن که عرض کردم لذا اشکال اساسی بنده در باب اين حديث من بلغ واقعش مشکل متن دارد دقت فرموديد، آن مشکل، يعنی دقت فرموديد چه می­خواهم بگويم از دو راوی يکی هشام ابن سالم يکی محمد ابن مروان هردو در محاسن آمده و ان کان النبی لم يقوله هردو در کافی آمده و ان لم يکن الامر کما بلغ حالا اگر يکش مثل آن بود اشکال نداشت، جزء عجايب اين است دوتا ذيل آمده در دوتا حديث آن وقت ان لم يکن الامر کما بلغ اين احتمال همين است که شيخ انصاری، از محاسن

52: 39

هم آقای سيستانی بود ايشان در بحثی که در، از سابق دارد نمی­دانم آخرش اختيار فرموده ايشان نظرش اين بود که اين حديث ناظر به اين ­جا که يک عمل فی نفسه مستحب باشد آن درجه­ای که در حديث ضعيف آمده آن به اصطلاح

س: مراتب را ندارد

ج: آن مراتب را نداشته خدا تفضلاً آن مرتبه را بهش می­دهد نه اثبات اصل استحباب يک عملی خودش فی نفسه مستحب است يک درجه معين از ثواب دارد يک خبر ضعيف بيايد بگويد نه بالاتر از آن داده می­شود خدا اين را بهش می­دهد، حالا اين روايت دارد اوتيه، باز يک چيز ديگر دارد اين روايت متن دوم متن مرحوم کلينی اين اگر دقت بشود اصلاً احتمالاً چيز ديگری باشد چون نمی­خواهم وارد حديث فعلاً حالا چون ديگر حالا اين گفت حالا من يک اشاره اصلاً بنا نداشتم کلاً وارد خود بحث من بلغ را از کتاب کنزالعمال هم بياريد،

س: مفاد حديث من بلغ هم جزء بحث­های اين­جا بود که تو آن جلسه هم قرار بود اين بار هم بگوييد

ج: بلی گفتم بحثی، جايش جداگانه نه الآن دارم نظر عام را دارم می­گويم که در قرن دوم که حديث روی حکايت رفت بلا فاصله مشکل چه شد؟ يواش يواش حديث زياد شد آمدند جدا کردند هنوز چارچوب­ها روشن نشده بود می­خواهم اين را بگويم مثلاً می­گويند هنوز به حديث مرسل عمل می­کردند سال­های صد و شصت، صد و هفتاد، صد و هشتاد به حديث می­گويند چارچوب­ها هنوز مشخص نشده بود از بعد از دويست چارچوب­ها مشخص شد يکی از کارهای که قبل از چارچوب­ها ما که اصلاً نرفتيم تو اين خط روشن شد تاريخ اين مطلب پيش ما روشن شد ما بحث تساهل کلاً نرفتيم چون بحث امامت شد بحث سند مطرح نبود که اين حرف­ها بشود تعجب است شيخ که بحث سند را مطرح می­کند ايشان هم نرفته، عرض کردم حرف صاحب حدائق هم بد نيست انصافاً بين قدما ما و لذا انشاءالله من شايد عرض بکنم در نتيجه نهايي در بحث قبول خبر انصافاً ما استظهار ما از مثل يونس اين است خبر چه در عقايد باشد چه در فقه باشد چه در اخلاقيات باشد مستحبات باشد دارای واجد شرائط حجيت باشد تا قبول بشود مطلقاً هرچه می­خواهيم به شريعت نسبت بدهيم بايد دارای شرائط باشد اين طور نيست که در اعتقاديات يقينی باشد در باب فقه الزاميات معتبر باشد حجت باشد در غير الزامياتش حجت نباشد ضعيف باشد اين تقسيم ثلاثی که الآن معروف است هيچ شاهدی برايش نداريم آنچه را که می­خواهيم به شريعت نسبت بدهيم در همه جهات بايد يکنواخت باشد هيچ فرقی نمی­کند و همه دارای شرائط حجيت باشند فرقی هم نمی­کند عقايد باشد طبيعتاً در عقايد يک مقدارش يقينی­تر است يک مقدارش هم با روايات است گاهی هم روايات تعارض دارند که حالا آن بحثش انشاءالله بعد بايد يک اشاراتی بهش بکنيم لذا الآن، آن وقت اين­جا يک کلمه اوتيه دارد اين اوتيه را در آن روايت محاسن نبود اصلاً می­دانيد اوتيه يعنی چه؟ يعنی اگر کسی بلغ اوتيه می­رسد به آن کار اين اصلاً معنای من بلغ را عوض می­کند توجه نشده اين من بلغ را از کتاب سيوطی بياريد از کتاب کنزالعمال بياريد،

س: اوتيه يعنی آن ثواب بهش داده نمی­شود اين مگر معنای اوتيه

س: يعنی اعطيه، اوتيه

ج: يعنی آتاه الله

س: آتاه الله است ديگر

ج: اصلاً اين يک معنای ديگر است توجه نکردند اصحاب ما که اصلاً اوتيه معنی را کلاً عوض می­کند کنزالعمال بياريد آقا من بلغ را، عرض کردم

س: اثبات می­کند

ج: بلی آقا؟

س: معنای بهتر اثبات می­کند می­گويد ولو اين­که خبرش ضعيف بوده اما خدا بهش می­دهد اوتيه

ج: اين­جا و ان لم يکن الامر باشد اگر باشد، اوتيه را يک معنی می­کنم که شما می­فرماييد اگر اين اوتيه اين ذيل نبود جور ديگر معنی باشد من بلغه شئ من

س: توی

ج: کنزالعمال

س: بلی حديث 43132 من بلغه عن الله شئ

ج: چهل و سه هزار و صد و سی و دو،

س: معلوم است از چه کتابی نقل می­کند

س: بلی در ادامه می­گويد منتهی من پيدا نمی­کنم آدرس را

ج: آخرش چرا می­گويد ديگر تو پرانتز می­گويد

س: و می­گويم من تو آن کتاب­ها پيدا نمی­کنم اين نقل را

ج: چه از کجا نقل می­کند بگو،

س: من بلغه عن الله شئ فيه فضيله

ج: ببين عن الله دارد اين­جا

س: بلی

س: نبی ندارد

ج: نبی نيست

س: فاخذ به ايماناً و رجاء ثوابه اعطاه الله ذلک و ان لم يکن کذالک

ج: اين و ان لم يکن کذالک شبيه متن دوم مثل کلينی آورده

س: می­گويد ابوالشيخ و الخطيب و ابن النجار و الديلمی عن جابر

ج: عن جابر خب مصدرش گفتم مصادر درجه سه و چهار است يک متن ديگر هم دارد

س: من بلغه فضل عن الله، اعطاه الله ذلک و ان لم يکن کذالک

ج: و ان لم يکن کذالک و ان لم يکن کما بلغ اين شبيه متن کلينی است نه شبيه متن محاسن، و ان کان

س: اعطاه الله هم همان اوتيه است

ج: حالا اعطاه الله ذلک، اين اعطاه الله ذلک اين يکی ديگر هم دارد به نظرم اوتيه هم دارد

س:

2: 45

ج: همين دوتاست من آتاه الله ديده بودم يا اوتيه ديده بودم

س: فرق ندارد به چه معنی است ديگر

ج: نه ببينيد دو بحث است من اين حديث من بلغ تو کنزالعمال از سابق چون تازه مراجعه نکردم عرض کردم ما اعتماداً علی الحافظه صحبت می­کنم عرض کنم آن­جا اين جور بود آنی که من فهيدم از حديث من بلغ که پيشی، در کنزالعمال بود يعنی اگر کسی فهميد که اگر مثلاً شب جمعه چنين کاری بکند و اين علاقه پيدا کرد ايمان پيدا کرد اوتيه خدا برای آن کار آن را موفقش می­کند

س: اوتيه توفيقش را خدا می­دهد

ج: توفيق بهش می­دهد خدا دقت کنيد اين اصلاً کلاً عوض می­شود معنی

س: توی چيز هم توی کشف الخفا هم اصلاً هم اين حديث را ذيل احاديث رجاء آورده می­گويد که مثلاً آن اگر کسی رجاء پيدا بکند به يک سنگی خدا برايش چيز می­کند

ج: اين اگر آن ذيل نبود

س: ولو احسن احدکم ظنه بحجر لنفعه الله به توی اين­جا آورده بعد می­گويد که قال ابن تيميه کذب کذب و نحوه قول الحافظ من الحجر لا اصل له، و في معناه من بلغه عن الله شئ فيه فضلة، فعمل ايماناً به و رجاء ثوابه اعطاه الله ذلک و ان لم يکن کذالک

ج: می­گويد اين هم دروغ است لا اصل له آن را نفی می­کند

س: بلی نفی می­کند

ج: علی ای حال اگر اوتيه تنها بود اصلاً معلوم است اين ذيلش يک کمی، و الا اوتيه يعنی خدا او را موفق می­کند برای آن کار مثلاً شنيد جمعه فلان کار خيلی خوب است خيلی علاقه پيدا کرد ايمان آورد خدا او را موفق می­کند که اين کار را انجام بدهد

س: ادامه بده

ج: نه اصلاً

س: لو فعل

ج: نه می­دانم يعنی خدا آن را موفقش می­کند برای انجامش البته عرض کردم اگر اين ذيل نبود من تو ذهنم اوتيه به اين معنی بود يعنی از سابق يک متنی را ديدم که اين ذيل را نداشت اوتيه تنها بود اگر اوتيه تنها باشد معنايش اين است به هر حال اين هم روشن بشود چون حديث من بلغ را فعلاً نمی­خواستيم از مصادر سنی­ها چون در مصادر ما مثل ابن فضل بعدها بحار،

12: 47

اينی که عامه نقل کردند اين است که بعد هم گفت کذب و لا اصل له اين هم که اين طور نيست که حالا آن­ها قبول کرده باشند و آن­ها هم به اين تمسک نکردند در حديث تسامح آن­ها تمسک کردند به اين­که علما اين جور بودند آن هم از نيمه دوم قرن دوم نه قبلش که امام باقر باشد آنچه که الآن به نظر من شبهه است در حديث من بلغ، حالا محاسن را اول محاسن را هم بخوانيد پس بنا، اين خيلی قصه عجيبی است دوتا راوی داريم هشام و محمد ابن مروان هردو روايت­شان در کتاب فقيه محاسن آمده ذيلش دارد و ان کان النبی لم يقوله صدر مثل هم است مثل هم نه يعنی شبيه هم نزديک هم در کتاب برقی، کافی آمده هردو روايت در ذيلش دارد و ان لم يکن الامر کما بلغ

س: هردوش به نظر من يکی است

ج: نه و ان لم يکن الامر کما بلغ يعنی نه اين­که پيغمبر نفرمود همين که شيخ انصاری احتمال داده و اگرچه آن درجه مستحب به آن درجه نباشد

س: نه اين را می­فهمم ولی

ج: نه آن من بلغ که می­گويد و ان کان النبی لم يقوله دروغ است نيست همچو عمل مستحب نيست چون رجاءً انجام داد مستحب می­شود کان له ذلک الثواب از ترتب ثواب استحباب در می­آوريم

س: احتمالاً اين طبرانی را هم اضافه کنيد

س: چون

28: 48

می­گويد اگرچه همچون ثوابی نداشته باشد

س: چون طبرانی نقلش يک مشکل ديگر معنای درست می­کند

ج: بخوانيد

س: طبرانی نقلش اين است که در معجم اوسط من بلغه عن الله فضيلة فلم يصدق بها لم ينلها

ج: ببين لم ينلها می­گويم من ديده بودم بهش نمی­رسد

س: لم ينلها يعنی همان ثواب را

س: فضيلت

س: فضيلت

ج: يعنی موفق نمی­شود مثلاً

س: منظور ثواب است

ج: بلی فضيلتی بيايد موفق نه، لم ينل، می­گويم يک­جای من ديده بودم حالا لم ينلها يعنی آن به آن کار موفق نمی­شود

س: به عمل نمی­رسد

ج: به عمل نمی­رسد خوب دقت کنيد يعنی وقتی فهميد گفتند مثلاً نماز شب همچون فايده­ای گفتند نه من قبول ندارم بی­خود خدا او را برای نماز شب موفق نمی­کند لم ينلها

س: نه اين خيلی خلاف ظاهر در نمی­آيد

ج: نه

س: عملاً هم

س: يکذبه

ج: اصلاً اين عبارت نه لم ينلها که معنايش اين است

س: اين عبارته

ج: اين عبارته معنايش اين است

س: لم يصدقه­اش مشکل است

س: آری ديگر

ج: که اگر قبول نکرد

س: اگر قبول نکرد

ج: خدا موفقش نمی­کند برای اين کار

س: آخر واقعيت را آن­ها تکذيبش می­کند چون خيلی­ها تصديقش هم نمی­کند ولی در عين حال

ج: نه می­گويد اگر قبول نکرد چون قبول نکرده خدا توفيق نمی دهد لم ينلها به اين فضيلت نمی­رسد

س: ديگر معنی ندارد ثوابش را نمی­دهد چون من

ج: لم،

س:

45: 49

ج: دقت کرديد

س: عمل نکرده

س: نه عذر می­خواهم علی فضيلة علی عمله ببينيد تصديق

ج: فلم يصدقها قبول نکرد

س: منتهی لم ينلها ضميرش بر می­گرده به فضيلت ديگر

ج: بلی،

س: فضيلت به معنای ثواب است

ج: نه يعنی به آن کاری که اين فضيلت دارد

س: نه کار

ج: نه فضيلة عمل يعنی، عملی که اين فضيلت را دارد موفق نمی­شود خوب دقت کنيد به هر حال آنچه که الآن به نظر ما در حديث من بلغ مشکل دارد قسمت اساسش به نظرم آن متن است حالا از آن عن الله عن النبی بلغ التماس کان

س: خب معلومه چه مشکل ايجاد می­کند چون اين­ها يک اتفاقی دارند با همديگر يک قدر جامعی دارد

س: قدر جامع همه

ج: فرق می­کند ديگر

س: قدر جامعش هم اين است که بالاخره

ج: قدر جامعش اين است که آن متن اول می­گويد اگر مستحب نباشد در حق اين مستحب می­شود و ان کان النبی لم يقوله

س: آری درست است،

ج: اين می­گويد نه مستحب باشد آن درجه ثابت نيست آن درجه را بهش می­دهند از زمين تا آسمان با هم فرق می­کند

س: حاج آقا شما پافشاری رو استحبابش می­کنيد، نه می­گويد ثوابش را بهش می­دهد اعم از اين­که مستحب باشد يا نباشد

ج: نه و ان لم يکن الامر کما بلغ

س: استفاده ثواب می­دهد

ج: نه و ان لم يکن الامر کما بلغ

س: اعتقاد پيدا کرده به آن اعتقاده ثواب می­دهد

ج: نه می­دانم آن ثواب را می­دهند خوب دقت کنيد

س:

0: 51

نباشد

ج: و ان لم يکن الامر کما بلغ

س: يعنی چون به نيت ثواب

ج: خيلی خوب اشکال، اما اين معنايش اين است که ان لم يکن، يعنی در واقع اين درجه از استحباب نباشد

س: نباشد

ج: خيلی خوب اما آن می­گويد اگر لم يقوله رسول الله اصلاً نگفته پيغمبر

س: بازهم می­دهم

ج: بازهم می­دهم يعنی مستحب می­شود کان له

س: کار به استحباب ندارد در مقام ثواب

ج: کان له ذلک الثواب ذلک آورد آن ثواب

س: همين ذلک دليل بر اين است که مستحب نيست اما ثوابش را بهش می­دهند

ج: خب می­دهند و استحباب اگر ثابت شد ثواب می­دهند مستحب هم می­شود چون به اصطلاح احکام مولوی اصلاً راه کشفش از ترتب جزاء و ثواب است عقاب و جزاء است يعنی اصولاً می­خواهيم بفهميم حرام است از راه عقاب و ثواب می­فهميم يا مستحب است از راه ثواب می­فهميم يا مکروه است از راه تنزل درجاتش می­فهميم يعنی اصطلاحاً از راه ترتب به ثواب دقت کرديد يعنی چيز عجيب اين است دوتا حديث از دوتا راوی در دو کتاب آمده دوتا ذيل اصلاً نه اين­که يکش با يکی فرق بکند،

س: بلی

ج: اين ذيل در کتاب محاسن در هردو يک جور است و ان کان النبی لم يقوله اين ذيل در کتاب کافی جور ديگر است و ان لم يکن الامر کما بلغ حالا يکش بود باز مشکل نبود، همان اسم همان محمد ابن مروان همان هشام ابن سالم و اين هم ابن ابی عمير است شوخی ندارد ابن

س: يک حرفی دارم اگر آن عمل مستحب نبود فرض کنيد مستحب نبود، بازهم مصداق و ان لم يکن الامر کما بلغ

ج: نمی­شود نه،

س: نمی­شود

ج: نه نه

س: چرا چرا

ج: نه من بلغ شئ من الثواب علی عمل

س: از ريشه هم دروغ بوده باشد بازهم مصداق لم يکن الامر کما بلغ

ج: نه خلاف ظاهر کما بلغ به آن درجه­ای که بوده نبوده، و ان لم يکن الامر حالا عبارت محاسن است کتاب ثواب الاعمال صدوق را

س: صدوق فقط مانده بود که بخوانيم

ج: عبارت ثواب را بخوانيد اول ثواب الاعمال است

س: بخوان تا ثوابش را ببرم

س: ابی رحمه الله قال حدثنی علی ابن موسی عن احمد ابن محمد عن علی ابن الحکم عن هاشم ابن صفوان عن ابی­عبدالله عليه السلام

ج: اين هم اين سندش هم عجيب است عجيب اين است که سند اين هم با کلينی هم اگر با محاسن هم عجيب است اصلاً به هيچ کدامش نمی­خورد هاشم ابن صفوان به نظرم پسر صفوان جمال است صفوان ابن مهران جمال يک صفوان پسری دارد که خيلی مشهور نيست حالا نمی­دانم اسمش هاشم است يا نه؟ هاشم ابن صفوان به نظرم آن باشد

س: بلی حالا من متن را بخوانم

ج: علی ابن الحسين به احتمال بسيار بسيار بسيار قوی سعد آبادی باشد علی ابن حسين سعدآباد، سعدآبادی است آن سعدآبا حدود همين آخرهای آذر است تقريباً اين سعد ابن فلان

54: 53

از اشاعره قم، از روخانه قم يک فرعی کشيد اين طرف آباد کرد بهش می­گفتند سعدآبا سعدآباد اين اين­جاست نه سعدآباد تهران سعد يعنی سعد ابن کذای اشعری اين سعدآباد قم است اين علی ابن الحسين اهل ادب بوده و مرحوم کلينی هم پيش ايشان ادبيات مثل منطق مثل به اصطلاح صرف و نحو و اين­ها پيش ايشان ياد گرفته علی ابن الحسين سعدآبادی بفرماييد به احتمال قوی احتمال کس ديگر هم داريم به نظرم يک علی ابن الحسين کميزانی هم داريم شايد آن باشد کميزان تقريباً همين ميدان کهنه است کومه ميدان، اين­ها ايشان که قطعاً قمی اما احتمال،

س:

38: 54

کوهی­جان اراک است

ج: نه خير نه،

س: باجک آن­جاش را

ج: می­گويند اين آقای بعضی­ها گفتند تو باجک است به هر حال اين اوصاف چون اين هم به زمان فرق می­کنند اصطلاح کومه اين اصلاً لفظش کومه ميدان است ميدان را در فارسی قديم ميزان تلفظ می­کردند چون قبلش ياء ساکن است اگر قبلش ياء يا واو ساکن باشد ذال خوانند و الا دال خوانندش، ميزان اين مثل همان قاعده فارسی قديم است که مضاف اليه مقدم می­شود يعنی ميدان کومه کومه هم يعنی خيمه، يعنی ميدان قم، بعدها کومه شد قم، اين لفظ اصلش کميزان است يعنی کومه ميدان يعنی ميدان قم، به احتمالی که شواهد اين است که شايد همين جای شهر چه است؟ مسجد جامع باشد احتمال هم می­دهند بين باجک و اين­ها باشد اين آقای به نظرم حاج شيخ علی اصغری بود فقيهی بود که بود که قم شناس بود و اينها به نظرم ايشان آنجا احتمال داده يک منطقه­ای است که منطقه اساسی دام بوده مثل دام شهر فعلی، يک جايي بوده که ميدان دام بوده يعنی کومه کنايه از خيمه­های که چوپان­ها داشتند،

س:

0: 56

لسان

ج: فارسی يعنی خيمه

س: به چيز هم می­گويند به خانه هم می­گفتند

ج: نه اين­جا چون خيمه­ای بوده

س: می­گفتند کومه

ج: نه اين­جا چون خيمه بوده چون اين­جا آب آب همين رودخانه که بوده اين­جا مرتع بوده از همان قديم اين­جا مرتع خوبی بوده و لذا حالت شهرنشين نبوده همه­شان خيمه خيمه بوده اشاعره که آمدند حالت شهر نشين دادند شهرنشينی را اشاعر به قم دادند و الا قبل از آن قم حالت چوپانی داشته آن وقت يک جايي ميدان اين خيمه­ها بوده مرکز اساسی اين­ها بده اسمش را گذاشتند کميزان اين کميزان علی ابن الحسين شايد آن باشد بفرماييد آقا حالا متن حالا سندش که عجيب و غريب است اين­که مال سندش بلی عن هاشم ابن صفوان

س: بلی عن هاشم ابن صفوان عن ابی­عبدالله عليه السلام

ج: نه اين آن آن غير از آن است نه آن نيست

س: قال من بلغه شئ من الثواب علی شئ من خير و عمل کان له اجر ذلک و ان کان رسول الله صلی الله و آله وسلم لم يقوله

ج: و ان کان رسول­الله لم يقوله يک ذيل ديگر هم دارد ندارد؟

س: يک لحظه ببخشيد،

ج: اگر اين باشد باز اين با متن محاسن می­خورد باز با متن کافی نمی­خورد به نظرم يک ذيل ديگر هم داشت اين،

س: يعنی در چيز همين است

ج: ثواب الاعمال اول ثواب الاعمال است

س: خيلی هم اول نيست صفحه 132 است

ج: پس شايد اول هم دارد دو مرتبه به نظرم آن­جا مرسل هم بود، اول ثواب الاعمال به نظرم مرسل بود

س: بعد يک نکته­ای فنی بود حالا بفرماييد همان ديگر وارد چه می­خواهيد بشويد واردی

ج: من بلغ جداگانه

س: من بلغ می­خواهيد بشويد

ج: بلی

س: خب حالا

ج: نه فرق اين دوتا که خيلی زياد است واضح است

س: بلی ولی اين­که می­گويد ثوابش را بهش می­دهند از باب رجاء اگر بگيريم حتی استحبابش هم درست نمی­شود ولو

ج: نه ظاهرش خلاف اين است

س: ولی اميد دارد می­گويد خدا نا اميدت نکند

ج: الآن يعنی آنچه که الآن مهم است اين است که واقعاً ما الآن روايت هشام را نمی­دانم کدام متن است کافی را بگيريم يا متن محاسن را بگيريم و ان کان النبی لم يقوله اين يک جور معنی می­دهد و ان لم يکن الامر کما بلغ،

س: شما نمی­خواهيد اين را قرينه بگيری برای آن که آن که می­گويد و ان کان الامر

ج: و ان لم يکن الامر کما بلغ

س: کما بلغه يا صحيحش

ج: يعنی کما بلغه يعنی اين­که رسول­الله لم يقوله يعنی می­خواهی اين جور بگويي

س: بلی

ج: خلاف ظاهر است خب

س: خب خلاف ظاهر را با بودن قرينه مرتکب می­شويم

ج: نه خب نمی­شود

س: آن­ها قرينه می­شوند ديگر

ج: نه لفظ حديث است دقت در متن حديث داشتند و بعدش هم هردو هست اگر يکش بود

س: تازه نقل به معنی هم می­کند ديگر

ج: نه اگر يکش بود مشکل نبود يعنی دوتا روايت از دو راوی در دو مصدر هردو ذيلش هردو اختلاف دارد نه يکش اگر بگوييم دخل و تصرفی است که کلينی کرده که خيلی خلاف ظاهر است اين­که خيلی کار کلينی را مشکل می­کند يا دخل و تصرفی باشد مرحوم محاسن کرده يا

س: راوی هم

س:

14: 59

عن هشام عن صفوان نه هشام ابن صفوان

ج: می­گويم

س: عقاب الاعمال يکجا پيدا کردم عن هشام عن صفوان

س: بعيد است آن همان هشام ابن صفوان است

ج: بعيد است نه هشام و صفوان شايد بوده

س: هاشم ابن صفوان پس

س: اين جا عن هشام

ج: بعيد است چون هشام عادتاً صفوان از هشام نقل می­کند صفوان مثل ابن ابی عمير است عادتاً او از هشام نقل می­کند نه هشام از او و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.